

آیین مسیحی

یکی از دینهای بزرگ جهان است و پیروان این دین را **مسیحی** می‌نامند.

دین و گرایش های مسیحی

مسیحیت به طور کلی به سه گرایش بزرگ کاتولیک "Catholic" ارتودوکس "Orthodox" و

پروتستان "Protestant" تقسیم شده است که گرایش های کوچک و زیادی نیز از آنها شاخه می

گیرند.

مسیحیت آغازین

تعدادی از مذاهب در طول سده های دوم و سوم میلادی در سراسر امپراتوری روم، پیروانی را برای

خود جلب کرده اند. مراسم نیایش ایسوس و میتراپرستی طرفداران زیادی داشت، اما مهارت سنت پل

(پل مقدس) در تبلیغ کمک کرد تا مسیحیت به صورت مذهب اصلی مردم روم، در دوران او در آید.

مسیحیان غالباً توسط امپراتوران رومی مورد شکنجه شدیدی قرار می گرفتند، اما سرانجام مسیحیت به

عنوان دین رسمی این امپراتوری پذیرفته شد. [نیاز به ذکر منبع]

امپراتوری روم در مقابل دین های که با آیین رسمی و خدایان رومی در جنگ نبودند و یا تقدیس

امپراتور را به زیر سؤال نمی بردند، با آزاد اندیشی و تحمل برخورد می کرد. دین ملی رومیها قدری

سرد و بی جان بود و تعجبی ندارد که دین های دارای جنبه های روحانی و احساسی بیشتر بودند، محبوبیت بیشتری پیدا کردند.

دینهای دیگر

دین میترا الهه^۱ ایرانی نور، روی عشق و برادری و اهمیت آن تکیه می کرد. این دین به ویژه در بین سربازان رومی محبوبیت داشت. آیین لیموس، الهه های مصری، بسیاری از زنان رومی را جلب نمود. مسیحیت به سرعت در میان قشرهای مختلف جامعه محبوبیت پیدا کرد. سخنان مسیح که برای تمام مردم بسیار نو و تازه بود، تصویری متفاوت از مفاهیم اصلی زندگی ارائه می داد. مفاهیمی همچون مرگ، زندگی، گناه، دنیای پس از مرگ و از همه مهمتر این سخنان چهره متفاوتی از خداوند ارائه می داد که با بسیاری از تعالیم خرافی و غلطی که در آن دوران خداوند را به شکل یک جبار همیشه خشمگین معرفی می کردند، تفاوت اساسی داشت. در «انجیل» (لغتی یونانی به معنای مژده) که «عهد جدید» نیز خوانده شده و کتاب مقدس مسیحیان است؛ برای نخستین بار از خداوند با عبارات «خدای محبت» و «پدر آسمانی» نام برده می شود.

مخالفان

اولین گروه مسیحیان از دیدگاه پاگانها (افرادی که خدایان متعدد را می پرستیدند) مورد تردید بودند. دلیل این مسئله آن بود که آنها تصور می کردند مسیحیان برای برگزاری «جشنهای انس» و آدمخواری، جلسات سری تشکیل می دهند. چرا که گوشت حیوانات قربانی شده در معبد پاگانها (کافران بت

پرست) را خریداری نکرده و همچنین در تفریحات عمومی وحشیانه، شرکت نمی کردند. یهودیان و به ویژه روحانیون یهودی، از مخالفین درجه اول مسیحیت و گسترش آن به شمار می رفتند. روحانیون یهودی در منطقه یهودیه و سایر مناطق یهودی نشین آن زمان تنها قدرت های رسمی و پذیرفته شده سیاسی به شمار می آمدند. تعالیم مسیح و اقدامات عملی او، در ابتدا این صاحبان قدرت را شگفت زده می نمود. این تعالیم به طور کلی و ریشه ای مذهب مورد قبول و پذیرفته شده ای را که سالها در میان مردم آن منطقه رواج داشت و اصولاً پایه قدرت سیاسی روحانیون به شمار می آمد، مورد تردید قرار می داد. به علاوه این تعالیم بسیاری از رسوم و قوانینی را که روحانیون یهودی صرفاً برای حفظ و تثبیت قدرت و همچنین توجیه لزوم وجود خود با آیین یهودممزوج ساخته بودند را از اعتبار ساقط می نمود. نگرانی هایی که این مسائل در میان قدرتمندان یهود ایجاد می نمود، سبب شد که به مقابله با این حرکت برخیزند. دولت حاکمه بر منطقه در آن زمان، (که توسط امپراطور قیصر روم تعیین می گردید) به خاطر مسائلی از قبیل نفوذ بیشتر در میان مردم، حفظ انسجام منطقه و جلوگیری از ایجاد آشوب و مسایلی از این دست، با روحانیون یهود که در میان مردم صاحب قدرت سیاسی و معنوی بودند؛ گونه ای رابطه دو طرفه و مسالمت آمیز داشت. مأموران دولتی به خاطر حفظ مصالح امنیتی، با مشورت روحانیون هر چند وقت یکبار مسیحیان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند. بسیاری از مسیحیان شکنجه شده و مردند. اما به هر حال، علی رغم شکنجه و آزار فراوان، مسیحیت به گسترش خود ادامه داد.

تضاد دین با سیاست در غرب

اندیشه «سکولاریزم» (جدایی میان دین و سیاست) برای نخستین بار در اروپا پدید آمد، در همان جا به رشد و تکامل رسید و سپس از زادگاه و پرورش گاه نخستین خویش، راهی دیار شرق گردیده و پس از پذیرایی گرم، سالها است که در میان ملل شرق از حالت مهمان بودن خارج و اقامت دائمی برگزیده است.

این طرز تفکر، همان گونه که در غرب، به سرعت کوهها و مرزهای کشورهای گوناگون را در نوردید، در میان کشورهای مشرق زمین نیز برق آسا، گسترش یافته و از محصولات و فراورده های آن - مانند دموکراسی، آزادی، تساوی حقوق همه ی آحاد جامعه و... به صورت چشم گیر، مورد بهره برداری قرار گرفته است. در این گفتار سعی می کنیم، علل و انگیزه های گرایش به اندیشه سکولاریزم در غرب را به بررسی و تحلیل گرفته و پس از تکمیل آن، به گسترش و تهاجم سیل آسای این تفکر در جهان شرق و جوامع اسلامی پردازیم.

علل تقابل میان دین و سیاست در غرب

1- تحریف:

می گویند، سربازی نزدیکی از شاهان رفته و از وضعیت بد در خوابگاه و کمبود غذا، شکایت نمود و اظهار کرد که در طی مدت خدمت خود، هیچ روزی از غذا سیر نشده و با شکم گرسنه هم نمی تواند از مرزهای کشورش پاسداری نماید.

شاه مقداری از برف را گرفته و آن را به اندازه یک توپ بزرگ، پاغنده ساخت و سپس ده نفر از

سربازان را با فاصله چند متری ایستاد نمود و سرباز شکایت مند را در آخر صف قرار دارد.

توپ برفی را از فاصله چند متری به سوی یکی از سربازان انداخت و دستور داد که آن را به نوبت به

سمت سربازهای بعدی پرتاب نماید.

وقتی این پاغنده چند کیلویی به دست شخص شاکی رسید، به اندازه‌ای کم شده بود که نمی توانست،

کف دستش را پر کند.

و آن گاه شاه، رو به شاکی کرده و گفت: «ما از طرف بالا، غذای تان را به صورت کامل حواله

می کنیم ولی وقتی این غذا در دست رتبه‌های پایین قرار می گیرد، هر کدام به نوبت خویش از آن کم

می کند و هنگامی که به دست تو قرار می گیرد، مقدار ناچیزی بیش باقی نمی ماند.»

در قضایای تاریخی، تحولات اجتماعی، مسایل علمی و فرهنگی و مکاتب فکری و عقیدتی، نیز وضع

بدین منوال است و با گذشت زمان، تغییرات گوناگون در عرصه‌های مختلف، پدید می آید.

از این رو می توان گفت که تمام پدیده‌های هستی، با مرور زمان - مخصوصاً با گذشت قرن‌های

طولانی - دست‌خوش تغییرات زمانی، می گردد. جامعه انسانی، نحوه زندگی، ابزار زندگی، قوانین

حکومت‌ها، فرهنگ، اندیشه، عقیده، ارزش‌ها، روابط و چیزهایی از این قبیل، همه و همه در حال

تحول و دگرگونی است. اگر بخواهیم از دید فلسفی به این گونه قضایا بنگریم، باید گفت که این

عالم، عالم تحول است چون در محدوده‌ی زمان قرار دارد و «زمان» هیچ‌گاه حالت ثبات نداشته و

لحظه به لحظه تغییر می کند و از این رو تمام پدیده‌ها، زیر سلطه «زمان»، ثبات ندارد. حتی کوه‌ها،

صخره‌ها، و قاره‌ها در حال جابه‌جایی و دگرگونی است و همیشه - بنابر تعبیر صدر المتألهین - دارای

حرکت جوهری می‌باشد. بنابراین نظریه دقیق فلسفی؛ حتی وضعیت پدیده‌ها در طول دو ثانیه، مساوی

نبوده و وضعیت آن‌ها در ثانیه دوم، متفاوت با ثانیه اول می‌باشد. (کل شیء هالک الا وجهه)

از این رو عقاید و باورهای دینی و قوانین آسمانی نیز کمابیش از طوفان تحولات عمومی، نمی‌تواند

در امان بماند و لذا مسلمانان، معتقدند که دین‌های یهودیت و مسیحیت با وفات حضرت موسی و

حضرت عیسی، کم‌کم راه انحراف را به پیش گرفته و برخی از پیروان آن‌ها، روی اغراض گوناگون،

دست به تحریف دراز نموده و بسیاری از محتویات کتاب‌های مقدس آسمانی، چون تورات و انجیل،

با حملات تحریفی آن‌ها تار و مار گردیده و جای آن‌ها با مطالب و دستورات دیگری که مورد علاقه

تحریف‌گران بوده و از روح کلام الهی، کاملاً فاصله داشته، پر شده است.

وقتی متون کتب مقدس تورات و انجیل - که مستحکم‌ترین سند یک دین آسمانی بعد از رحلت

آورنده‌ی آن و ماندگارترین قانون مدون به حساب می‌آید و در حین بروز هر نوع مشکل، پناهگاه

مطمئن و عروه‌الوثقی برای پویندگان آن می‌باشد - از دست تحریف‌گران مصون نماند، در قسمت

سیره و روش رفتاری و گفتاری خود آن پیامبران، وضعیت کاملاً روشن است. زیرا وقتی ترس از خدا

در دل نباشد، از بابت بنده‌اش هیچ دلهره‌ای نخواهند داشت و به آسانی می‌توانند سنت و سیره

پیامبران‌شان را طبق میل و هدف خویش تغییر دهند.

نمونه‌هایی از تحریف دین در جهان غرب

اول - تضاد میان دین و علم در داستان رانده شدن حضرت آدم از بهشت:

برای روشن شدن این مطلب، قسمتی از سخنان استاد شهید مرتضی مطهری را از کتاب شناخت در

قرآن، نقل می کنیم:

«فرنگی ها [غربی ها] فکر می کنند به طور کلی ایمان و دین، در ماهیت خودش ضد [علم] شناخت،

شناسایی و معرفت است و ایمان {و دین} در محیطی که [دانش و] شناخت نباشد، بهتر محفوظ

می ماند و رشد می کند. این نوع نگرش در میان غربی ها، فکر مسلمی است و ریشه آن هم اندیشه ای

است که در [کتاب] تورات است و مسلماً جزء بخش های تحریف شده تورات هم هست.

تورات در «سفر تکوین» تصریح کرده است که «شجره ممنوع» - یعنی همان درختی که نزدیک شدن

آدم به آن ممنوع بوده و نزدیکی آدم بدان درخت، گناهی شد که سبب گردید او را از بهشت، بیرون

راند - درخت [علم، دانش و] معرفت بوده است.

{طبق عقیده غربی ها} آدم تا هنگامی که از آن درخت، نخورده بود، از خود بی خبر و ناآگاه بود و

وقتی از آن درخت خورد، چشمانش باز شد و [دانش] و آگاهی به دست آورد. و به جرم آن که [علم

و] شناخت پیدا کرد، از بهشت بیرون شد.

این فکر به طور مسلم یک فکر ضداسلامی است و اندیشه ای است که هرگز با تعلیمات قرآن مجید

سازگاری ندارد. می دانیم که در قرآن کریم، خلقت آدم با علم و معرفت آغاز می شود، خدای تعالی

وقتی راجع به خلقت آدم، به ملائکه توضیح می دهد، عظمت و اهمیت و سر خلقت آدم را در استعداد

او برای شناخت {و فراگیری علم و دانش} معرفی می کند.

«و خدای عالم همه ی اسماء [و همه حقایق جهان هستی] را به آدم تعلیم داد» آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره

بقره.

آنگاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اگر شما در دعوی خود صادق هستید اسمای حقایق هستی را بیان کنید، در این میان، فرشتگان از گفتن و بیان حقایق هستی عاجز ماندند، ولی وقتی خداوند از آدم خواست که نام‌های حقایق جهان هستی را بیان نماید، آدم با علم وسیعی که داشت، نام‌های تمام حقایق را بیان نمود.»

نتیجه داستان اخراج حضرت آدم از بهشت آسمانی، طبق نقل کتاب تحریف شده تورات، آن است که حضرت آدم از درخت آگاهی و علم، میوه‌ای برداشت و نوش جان کرد و با خوردن میوه آن، پرده‌های غفلت و جهالت از چشمانش برطرف گردیده و به علم و آگاهی و بصیرت، دست یافت و چون حضرت آدم از طرف خداوند، مؤظف و مأمور به دوری از این درخت «آگاهی» بود، لذا از بهشت رانده شد.

این کتاب که محکم‌ترین و با اعتبارترین تکیه‌گاه برای پیروان دین یهودیت و مسیحیت می‌باشد، با صدای بلند فریاد می‌زند که دین و دینداری با علم و دانش، قابل جمع نبوده و محل مطمئن و زمینه مناسب برای دینداری، جایی است که از فضای تقلید و پیروی کورکورانه و گنگ بر خوردار باشد.

بنابر این دیدگاه، وقتی علم و آگاهی در ساحه دین، قدم بردارد، بازار دینداری و تقلید کورکورانه را به کساد و سردی مواجه می‌سازد، زیرا در محیط علمی، سپاه منطق، استدلال، مناظره، جدال، تحلیل، بررسی و چون و چراهای متعدد از هر سو، سر بر افراشته و بر لشکر جهل، جمود، تحجر و تقلیدهای بی‌مورد، یورش برده و این لشکر واپس‌گرا را به عقب می‌رانند.

وقتی یک کتاب آسمانی [البته تحریف شده] این گونه خرافات و چرندیات را برای پیروان خویش،

پیشکش نماید، دیگر نمی توان این نوع کتاب و دین را باعث سعادت و ترقی جامعه و افراد آن دانست و این گونه ادیان، در حقیقت از زیر پوشش تعریف دین، خارج می گردد، زیرا تعریف درست و قابل قبول برای دین عبارت است از این که: «مجموعه دستورات و مقرراتی که سعادت دنیا و آخرت و اصلاح فرد و جامعه را تضمین و تأمین می نماید».

آیا دینی که علم و دانش را پدیده منفی بداند و فراگیری آن را گناهی نابخشودنی تلقی نماید، می تواند سعادت دنیا و آخرت و اصلاح فرد و جامعه را تأمین و تضمین نماید؟

آیا جهالت و تاریکی، می تواند فردای روشن و فضای شفاف را به همراه آورد؟

آیا ماهیت تاریکی، تقلید، غفلت و نادانی با جوهر تکامل، ترقی، پیشرفت، سعادت، رستگاری و دانایی، هم خوانی و سازگاری دارد؟

بیاید جواب را از زبان بزرگان بشنویم؛ حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید:

«دانش، ریشه تمامی خوبی ها و جهل مایه تمام بدبختی ها است.» و از این رو پیامبر گرامی اسلام فرموده است که، «ز گهواره تا گور دانش بجوی» زیرا «که بی علم نتوان خدا را شناخت» و لذا در فرهنگ اسلامی، خواب اهل علم، ارزنده تر از عبادت جاهل می باشد.

همین القاء و ترویج اندیشه‌ی «ناسازگاری دین با علم» از سوی کتاب‌های تحریف شده، سبب گردید که، خردمندان جوامع غرب در برابر آن موضع گیری نمایند و برای راندن دین تحریف شده از عرصه دانش و سیاست، آستین همت را بالا بزنند و در این کارشان نیز موفق گردیدند.

تضاد میان دین و عقل

یکی دیگر از نمونه‌های تحریف آشکار و فاحش در دین مسیحیت، «اعتقاد به تثلیث» است. برای روشن تر شدن این مطلب باید گفت که «اعتقاد به تثلیث» در نقطه کاملاً مخالف «اعتقاد به توحید» قرار دارد، زیرا طرفداران «توحید» (یکتاپرستی) بر این باورند که در جهان هستی، تنها یک مبدأ، تأثیر گذار حقیقی بوده و علت‌العلل تمام پدیده‌ها، بیش از یک موجود مقتدر نیست و تنها همین موجود است که می‌توان عنوان «علت هستی بخش» را به او اختصاص داد و همه‌ی پدیده‌های کوچک و بزرگ جهان هستی، وجود را از او به دست می‌آورد و نیز اوست که مرگ و نابودی در ساحه‌ی زندگی او، راه نداشته و احتمال زاد و ولد و خواهش‌های درونی و غرایض و تمایلات شهوانی درباره‌ی وی، بی‌پایه و باطل می‌باشد.

درست در برابر همین باور، باور دیگری است و آن این که در عالم هستی، سه مبدأ، تأثیر گذار بوده و هر یکی از این سه مبدأ، به نوبت خویش می‌توانند در کارهای پدیده‌های هستی دخل و تصرف نمایند.

از این نوع نگرش و بینش می‌توان به «اعتقاد به خدایان سه گانه» تعبیر نمود و طرفداران این عقیده، عنوان‌های: «خدای پدر»، «خدای پسر» و «روح القدس» را درباره‌ی «تثلیث» (سه گانه پرستی) به کار می‌برند. مسلمانان به طور عموم - علی‌رغم تعدد مذاهب و فرقه‌های گوناگون - طرفدار و معتقد به «توحید» (یکتاپرستی) می‌باشند، در حالی که مسیحیان عموماً عقیده‌ی «تثلیث» (سه گانه پرستی) را برگزیده‌اند.

با بیان فوق، ممکن است این سوال در ذهن برخی از خوانندگان پدید آید که آیا «اعتقاد به تثلیث و

سه تا مبدأ» از متون کتاب مقدس مسیحیان، گرفته شده و یا واژه‌ای در آن به کار رفته است که

انگیزه برای پیدایش چنین عقیده‌ی انحرافی گردیده است؟

حسین توفیقی در کتاب «آشنایی با ادیان بزرگ» می‌نویسد:

کلمه‌ی تثلیث هرگز در کتاب مقدس مسیحیان وارد نشده است و نخستین کاربرد شناخته شده آن در

تاریخ مسیحیت، به سال ۱۸۰ میلادی باز می‌گردد. البته به تصور مسیحیان، ریشه‌های مفهوم سه گانگی

[تثلیث] در عهد جدید [کتاب انجیل] احساس می‌شود و عبارت «اعطای حق تعمید» در پایان انجیل

متی، آن را صریحاً بیان کرده است:

«ایشان را به اسم «رب» و «ابن» و «روح القدس» تعمید دهید».

نویسندگان عهد جدید، عادت دارند خدا را «پدر» بنامند و این اصطلاح از «یهودیت» آمده است. به

گزارش انجیل‌ها، عیسی به شاگردان خود تعلیم داد که در دعاها، خورش «خدا» را «پدر آسمانی»

بخوانند. (۱)

همچنین عیسی گفت: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» (۲)

در قسمت دیگری از کتاب آشنایی با ادیان بزرگ می‌خوانیم:

روح القدس - از دیدگاه سنت مسیحی و کتاب‌های مقدس - جبرئیل (فرشته خدا) یا آفریده‌ای از

آفریدگان خدا و جدای از خدا نیست، بلکه روح القدس خود «خداوند» است که در قلوب مردم و در

جهان زیست می‌کند و به کار مشغول است... و عیسی به وسیله همین روح القدس در شکم مادر قرار

گرفت... روح القدس جامعه‌ی مسیحیت را ارشاد می‌کند، تعلیم می‌دهد، رازهای خدا را می‌گشاید و

به نویسندگان کتاب‌های مقدس، الهام می‌بخشد. (۳)

این گونه باورها درباره آفریدگار هستی و تنزل او به منزله انسان و موجودات زمینی، به هیچ وجه مورد

پذیرش خرد انسان نبوده و هیچ مکتب عقلی و فلسفی نمی‌تواند تناقض‌های آشکاری که در آنها

نهفته است را رد و یا توجیه نماید.

این گونه اعتقادات برای افراد جاهل و بی‌سواد تا حدودی قابل تحمل و پذیرش است، زیرا ممکن

است اذهانشان نتواند، این گونه مسایل را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و شاید چشم بسته و

تقلیدوار آن را بپذیرند، ولی برای انسان‌های آگاه و دانشمند، چنین تضادها و تناقض‌های فاحش،

هرگز قابل تسامح و چشم‌پوشی نمی‌باشد.

گرچند اصحاب کلیسا و روحانیون مسیحی، کوشیده‌اند که مسئله «اعتقاد به سه گانه پرستی» را امری

خارج از درک بشر جلوه دهند و تنها راه‌حل را در تعبد، تسلیم و پذیرش بی‌چون و چرای آن،

جستجو نمایند ولی تناقض، ناسازگاری و بطلان این عقیده، به اندازه‌ای روشن است که نه به تحصیل

فراوان نیاز دارد و نه در فهمیدن آن و رسیدن به عمق این قضیه، به یادگیری علم عرفان و طی طریق و

منازل، ضرورت احساس می‌شود، بلکه یک دانش آموز دوره‌ی متوسطه نیز می‌تواند به آسانی

بی‌پایگی و بطلان آن را دریابد.

در طول تاریخ مکاتب فکری و ادیان الهی، تجربه نشان داده است که موفقیت، کامیابی و ماندگاری

جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها را باید در «عقلانیت» و «خردمندانگی» آنها جستجو کرد. زیرا ویژگی

منحصر به فرد آدمی زاد و برتری وی بر سایر پدیده‌های هستی، در خردگرایی، تحلیل و قضاوت وی

نهفته است. این ویژگی، انسان را از حصار و زندان تقلید کورکورانه و تعبد محض، بیرون نموده و

وی را یک پدیده انتقادگرا، تحلیل‌گر، حق‌جو، حقیقت‌خواه و باطل‌ستیز قرار داده است.

همین تناقض آشکار، سبب گردید که دین مسیحیت در عصر روشنگرایی و روشنفکری در غرب، از

اوج قدرت فرو افتد و برای همیشه در انزوا و کناره‌گیری به سر برد.

واکنون که مکاتب جدید فکری و فلسفی روز به روز جای افکار و اندیشه‌های قبلی را تسخیر می‌کند

و اندیشه‌های ماتریالیستی و مادی‌گری، به صورت برق‌آسا، جای باورهای مذهبی را پر می‌کند، قلمرو

عقاید مسیحیت و عبادت‌های هفته‌وار آن را تنگ و تنگ‌تر می‌سازد.

پی نوشت :

1- انجیل متی ۹/۶

2- انجیل یوحنا ۲۰: ۱۷.

3- آشنایی با ادیان بزرگ: ص ۱۴۸- ۱۴۹ ، حسین توفیقی.

<http://www.rahenejatdaily.com/308/85032404.html>